

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

با بیانی که ذکر کردیم روشن شد آنچه در ذیل روایت آمده که «لو لم یجز هذا ما قامت للمسلمین سوق» را بعنوان حیثیت تقییدیه قرار نمی‌دهیم بلکه به عنوان حیث تعلیلی هست. گفتیم باید حیث تقییدی و تعلیلی به جای نزاع علت و حکمت به میدان بیاید و غرض ما این نیست که بگوییم ثمره این دو متباین و مختلف است. مثلاً بخواهیم حیثیت تقییدی اعم از علت و حکمت است یا حیثیت تعلیلی هم مثلاً اعم باشد. نه.

عرض ما این است که در باب علت و حکمت برای فقیه، در این که ضابط بین علت و حکمت و مایز بین این دو تا چیست، واقعش این است که نیست ولو این که عرض کردم خود ما در جای خودش چند فرق بین این‌ها ذکر کردیم و بعضی از نشانه‌های علت و حکمت را آوردیم. اما برای محکم بودن قضیه گفتیم باید سراغ حیثیت تقییدی و تعلیلی بیائیم. حیثیت تقییدی یعنی اگر یک عنوانی جزء موضوع بود می‌شود تقییدی، نبود می‌شود تعلیلی. ولو اینکه این عنوانی که جزء موضوع نیست با صدتا لام تعلیل هم آورده بشود مجرد این که با لام آورده بشود دلیل بر این نیست که این دخالت دارد در حکم.

ادامه بحث

مطلب اولی که می‌خواهیم بیان کنیم این است که آقایان در باب علت و حکمت کاری به موضوع ندارند و می‌گویند که اگر چیزی علت حکمی است به طوری که این حکم وجوداً و عدماً دایر مدار اوست، علت برای حکم است پس اگر این علت باشد این حکم هست نباشد این حکم نیست. در حکمت می‌گویند کثیری از آنچه که در روایات و آیات آمده، «أقم الصلاة لذكری» مثلاً یا آنچه که در خطبه فدکیه آمده عنوان حکمت را دارد. می‌گویند وجودش در وجود حکم دخالت دارد اما عدمش دخالت ندارد. گفتیم این روشن نیست و غالباً هم انسان نمی‌تواند قرینه پیدا کند. اما روی این بیان و راهی که ما عرض می‌کنیم می‌گوییم مسئله را بیاورید روی حیثیت تعلیلیه و حیثیت تقییدیه. یعنی برویم سراغ موضوع.

روی مبنای خودمان که بین اصل و اماره فرقی قائل نیستیم، می‌گوییم ید دلیل هست از آن ملکیت واقعی استفاده می‌شود. اما این که بگوییم این اماره است و اصل نیست و همینطور خودمان را به زحمت بیندازیم از این تعابیر وارده در روایات، اساساً حرف اصلی ما آنجا این بود که بین صدق العادل ولا تنقض الیقین بالشک هر دو روایت دارد دلالت دارد. آن صدق العادل هم مضمون روایات متواتری است که از ائمه وارد شده. چه فرقی وجود دارد منشأ هر دو روایات هست.

مطلب دوم این است که بنابر تفکیک بین حیثیت تقییدیه و تعلیلیه، حیثیت تعلیلیه قابل استدلال در فقه نیست. یعنی اگر چیزی

حیثیت تعلیلی شد نمی‌شود قرینه باشد برای استنباط در یک استدلالی. چون حیثیت تعلیلیه بود و نبودش یکی است. مثلاً در همین «أقم الصلاة لذكری»، می‌گوییم این لذكری حیثیت تعلیلیه است. این در متعلق نیست نمی‌گوییم وجوب صلاة مقیده بذکر الله برای شما هست که حالا اگر یک صلاتی شما از اول تا آخرش به یاد خدا نبودید و حضور قلب نداشتید بگوییم لیست بصلاة. این حیثیت تعلیلیه است.

یا «إن الصلاة تنهي عن الفحشاء والمنکر» یکی از سؤالاتی که می‌کند می‌گویند چرا این قدر نماز می‌خوانی ناهی از فحشا و منکر نیست؟ حالا نماز واقعی واقعاً ناهی است ولی این تنها «عن الفحشاء والمنکر» یک چیز تعلیلی است یعنی این در ماهیت متعلق دخالت ندارد از اول که شارع وجوب را آورد، به این قید نیاورد که حالا امروز بگوییم اگر یک کسی دید نماز برای او ناهی از فحشاء و منکر نیست بگوید من دیگر نماز نمی‌خوانم. بگوید چون قیدش وجود ندارد چون حیث تقییدی نیست حیث تعلیلی است.

می‌خواهم بگویم که حیث تعلیلی وجود و عدمش در استنباط علی السویه است. اگر حیث تعلیلی نبود این حکم با متعلق و قیودش سر جای خودش موجود است به خلاف حیث تقییدی. اگر بخواهیم حیث تقییدی را حذف کنیم جزء الموضوع یا تمام الموضوع از بین می‌رود.

اشکال حضرت استاد به مرحوم صاحب جواهر

می‌خواهیم به صاحب جواهر عرض کنیم آنچه که در ذیل این روایت آمده به منزله یک حیثیت تعلیلیه است که حالا مرحوم امام، مرحوم والد ما می‌فرمایند حکمت. و به نظر ما دخالت در موضوع ندارد و اگر دخالت در موضوع نداشت نمی‌شود ما این را دلیل قرار بدهیم بر این که بگوییم ما شهادت در این روایت شهادت اصطلاحی است یا غیر اصطلاحی. چون وجود و عدمش علی السویه است لذا نمی‌تواند تعیین کننده باشد و نمی‌تواند قرینیت داشته باشد.

نظیر این که می‌گوییم در قضایای خارجیه فقیه نمی‌تواند به قضیه خارجیه استدلال کند. در یک جنگی رسول خدا(ص) دستور دادند درخت‌هایی را آتش بزنند یا قطع کنند این وقتی می‌گوییم این قضیه خارجیه است نه قضیه حقیقیه. یعنی واقعه قضیه فی واقعه. وقتی قضیه فی واقعه شد یعنی این دیگر قابلیت استدلال ندارد فقیه نمی‌تواند به این استدلال بکند. حیثیت تعلیلیه هم مثل قضیه فی واقعه است از این جهت، نمی‌شود قرینه قرار داد نمی‌شود ملاک برای استنباط قرار داد این یک نکته‌ای است که ما باید به آن توجه داشته باشیم و در فقه الحدیث این نکته خیلی کارآئی دارد.

مطرح کردن حیثیت تقییدیه و تعلیلیه و کنار گذاشتن علت و حکمت ثمره‌ای ندارد ولی راه مشهور ضابطه‌مند نیست ولی این ضابطه‌مند است. از قرائن و روایات دیگر باید استفاده کنیم. ممکن است در ذهنتان بیاید این همان شد در حالیکه چنین نیست. ممکن است نتیجه همان باشد ولی به راحتی ما می‌توانیم بفهمیم در موضوع دخالت دارد یا ندارد. الان یکی بیاید به شما بگوید این علت نیست حکمت است و کس دیگر بگوید نه به نظر من علت است و من چون استظهار می‌کنم علت است فتوا می‌دهم بر طبقش که اگر این منتفی شد عده هم نیست آنوقت او باید در جایی که مردی زنش را یک سال است که ندیده شش ماه یا دو سه ماه هست که ندیده، یک بار هم از وقتی که ندیده‌اند یک بار هم مثلاً حیض شده، باید بگوییم وقتی طلاقش داد نیاز به عده ندارد. چون یقین دارد که بچه در آن ندارد در حالی که این چنین نیست.

پس روی این دو نکته فکر کنید. ما هم به مرور انکار بین اصل و اماره را گفتیم و هر چه داریم پیش می‌رویم قرینه بیشتر پیدا می‌کنیم بر این که ما باید تفاوت بین اصل و اماره را کنار بگذاریم و در آنجائی که بحث حکومت و ورود بود ما هم مثل صاحب ریاض قائل به تعارض شدیم. این جواب از مرحوم صاحب جواهر ولی باز این تتمه فرمایش حلی باقی مانده. ان شاء الله فردا

بخوانيم و تمام كنيم.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين